

پوهند وی دوکتور سید حسام «مل» .

خرد گرایی چیست؟

what is Rationalism?

مدخل: تعریف و معرفت شناسی شامل موارد ذیل میباشود:

یک: ماهیت دانش گزاره (خبر):

دانش گزاره دانشی است که یک خبر خاص در مورد جهان آیا درست است و یا درست نیست؟ گزاره آنچه باید باشد که نظر ما را بخود معطوف نگه دارد؟ پس برای دانستن یک گزاره «خبر» ما باید به درست بودن آن گزاره باور مند گردیم- اما آنچه که در این مورد چیزی بیشتر مورد نیا زینداشته میشود چیزی است که دانش را از یک حس خوش شانس متمایز می سازد- پس بیا یاد که این عنصر اضافی را **حکم** بنا مییم . لذا بیمورد نباید تلقی شود که در این کار خوب فلسفی به ارتباط ماهیت این حکم به معامله و به سرمایه گذاری خوب نپردازیم.

دو- چگونه دانش را میتوان کسب کرد؟

ما میتوانیم که باورهای صادقانه ما را با حدس خوش شانس گره زنیم ولی با آنهم چگونه برای نیل به این باورها که کمتر مشخص و رونما است اقدام نمایم و یا به ارتباط دنیا و جهان خود بیشتر آگاهی را از آن خودنماییم در اینصورت ما باید در اینمورد بیشتر بیاندیشیم و موضوع مورد نظر را از زاویه های چندی مورد موشگافی قرار دهیم اما به نسبت عدم روشن بودن حقایق و یا باوجود عدم دسترسی ما به حقایق موجود چسان میتوان دسترسی به مفهوم آن حقایق پیدا کرد و یا آنرا با اطمینان خاطر درک کرد و یا پذیرفت لذا به منظور نیل به کسب دانش و آگاهی از خبر و یا حقایق باید از مفاهیم و مقوله ها و راهها و وسایلی که ما را به آن خبر برساند باید استفاده کرد و پدیده ها را که در جهان وجود دارد آنها را ردیف بندی و صنف بندی کرد .

سه - محدودیت های دانش ما در چه است؟

بعضی از جنبه های از جهان با داشتن دانش و تفکر ما ممکن محدود بماند اما فراتر از محدودیت دانش ما؛ آنچیزی دیگر اینست که با همین محدودیت دانش در صورت مواجهه شدن به توضیح تمایز مقیاسی بعضی از پدیده ها در مانده و قادر نمیباشیم که به توضیح درست آنها نایل آیم شاید که بعضی از جنبه های جهان حتی از محدودیت های اندیشوی ما فراتر باشد پس در اینصورت ما نمیتوانیم به توضیح قابل فهم آنها بپردازیم پس در اینصورت بگذار تا موضوع بویژه را درست و همه جانبه توضیح دهیم و یا

در نظر داشت گفته های فوق اینک میپردازیم به توضیح و تشریح همه جانبه ء از خرد گرایی که با توضیح مطلب مورد نظر تجربه گرایی را نیز با خردگرایی به مقایسه خواهیم گرفت .

تعریف از خردگرایی: آگاهان و دانشمندان ، خرد گرایی را مترادف به عقل گرایی یا مکتب اصالت عقل به معنی تکیه بر اصول عقلی و منطقی در اندیشه – رفتار و گفتار میدانند. و یا به عباره دیگر پذیرش اصالت عقل و یا خرد گرایی نظمی برای کسب شناخت «معرفت» است و یا خرد گرایی یک نظام فکری است که یعنی چگونه اندیشیدن را برای انسان می آموزد .

یک فرد خردگرا درستی و راستی مفاهیم را تنها با استناد به قوه عقلانیت خود می سنجد و تنها مفاهیمی را می پذیرد که از فلتر خرد او با موفقیت فلتر شود. لذا فرد خردگرا هیچ مفهوم غیر عقلانی را بعنوان حقیقت قبول نمی کند .

تاریخچه خردگرایی :

خردگرایی در واقعیت امر از روز زایش خود به یک جنبش فلسفی شنا سایی شد که این جنبش و حرکت در طول زمان عصر تعقل و خرد بواسطه شماری از خردگرایان در قرن هفدهم بحرکت و بالندگی قرار گرفت و این حرکت با مقدمهء از روش های ریاضی به جروبخت های فلسفی راه گشود که چهره های اصلی و سرشناس این دوره تاریخی را نظریه پردازان و فیلسوفان اعم از دکارت (Descartes) لایبنز (Leibniz) و اسپینوزا (Spinoza) تشکیل میدهد. از خردگرایان روشنگر قرن هژدهم فرانسه را میتوان چهره های مثل ژان ژاک روسو (Jean Jaques Rousseau) شارل دی سکوندیت (sharyl de Secondate) و برنودی مانتیسکو (Barno de Montesquie) طی سالهای (1755-1968) را نام گرفت که این فیلسوفان و خردگرایان بنام عقلگرایان فرانسوی شهیر شدند .

خردگرایی هر نظر و ایده توسل به دلایل جذاب عقلی و قیاسی را بعنوان منبع دانش بادر نظر داشت توجه به تجربه حسی و یا هر آموزه ای دینی و مذهبی را در تضاد و مخالفت می شناسد. پس خردگرایی بعنوان منبع از گزاره های قابل شناخت و قابل توجهی میباشد؛ در حالیکه شناخت و یا شنا سایی پدیده های دیگر از طریق استدلال معتبر از گزاره مشهود استنباط میگردد. و آن بدین مفهوم که واقعیت دارای یک ساختار منطقی است که تمام جنبه های آن را میتوان از طریق اصول و اساسات ریاضی و منطقی درک کرد و نه از طریق تجربه حسی .

خردگرایان با این باور و عقیده اند که بجای اینکه لوح سفید (Tabula Rasa) با داده های حسی نوشته و یا حک گردد ساخت یافته ذهن است یا به عباره دیگر داده های حسی که در لوح سفید درج میشود ساخت یافته ذهن است که در واقعیت امر پاسخ به روش های

ریاضی از استدلال است. و برخی از دانش ما ویا مفاهیم ما بخشی از طبیعت عقلانی ذاتی و سرشتی ما است.

تجارب ممکن است یک پروسه و روندی باشد که ما این دانش را از داشتن آگاهی آغاز نموده ایم؛ ولی تجربه به ذات خود ما را به دانش و خرد نمی رساند ویا نمی کشاند ویا تجربه به تنهایی مایهء شناخت و دانش نیست.

این عقل و خرد است که معمولاً با تجربه گرایی (این دیدگاه که منشاء تمام دانش تجربه حسی و ادراک است) در تضاد می باشد که آن را بعنوان تجربه گرایی قاره ای می شناسند چونکه این نظریه در مکاتب روشنگری اروپا بسیار متباز بود و بویژه که تجربه گرایی (Empiricism) در بریتانیا در تحت سلطه از روشنگرایان قرار داشت. بهر صورت تفاوت و تمایز بین اصالت عقل و تجربه گرایی تا هنوز همه جانبه روشن نشده است و موضوع داغ مباحثه بین خردگرایان و تجربه گرایان میباشد گرچه کوتاه (Cutasa) در این مورد پیشنهادهای چندی پیشکش نمود که از طرف اکثر خردگرایان پذیرفته نشد.

اگرچه بعضی از خردگرایان اظهار میداشتند که در اصل تمام دانش و فهم بشر از جمله دانش علمی میتواند از طریق بکارگیری ویا با استفاده از عقل ویا خرد کسب میشود ولی آنها مشاهده نمودن ویا دریا فتند که این ایده و نظر در عمل برای انسان ممکن نیست بجز در بعضی از موارد خاص مثل در ریاضیات (Mathematics).

این نظریه شباهت های چندی ایدئولوژیکی داشته؛ نظریه ای که در اوایل جنبش بشر دوستی (Humanist) نسج گرفت و آنها به نیت دریا فت یک چارچوبی برای گفت وگوها و مباحثات فلسفی بیرون از اعتقادات مذهبی ویا فراطبیعی. ولی این نظریه در جهات دیگر بمنظور مقایسه کردن کمتر بکار میرود در حالیکه جذر و ریشهء خردگرایی ممکن است به مکتب الیاتی «نخبگان = Eleatic» و فیثاغورثی (pythagoreans) یونان باستان ویا حداقل به افلاطون و نیو افلاطونیونها برسد ویا وابسته باشد اما فرمول و شکل گیری قطعی این نظریه ایجاب تحمل و شکیبایی را مینمود تا آنکه فلاسفه قرن هفدهم درست بودن ویا نادرست بودن نظریه مذکور را در سن ویا در عصر عقلی تعیین و ثابت میکردند.

رنه دکارت (Rene Descartes) یکی از اولین و شناخته ترین شخص حاسمی و پیشینیان خردگرایی بود که نظریهء او را اغلباً بعنوان و بنام «**دیکارتیزم**» می شناسند و پیروان مکتب او را بنام دکارتیزین ها می نامند. **دکارت معتقد بود که دانستن و شناخت حقایق ابدی (eternal) {بگونه مثال ریاضیات و مایهء معرفت شناختی و میتافزیک از علوم}** را میتوان تنها با ارایهء دلایل موثق بدون نیاز با هرگونه تجربهء حسی درک نمود. و دانش های دیگر (مثل دانش علم فزیک) تجربه لازم از جهان را با کمک روش های

علمی بایک موقف جانبدار منطقی میا نجی ویا وسطی بشکل وما نند سخن همیشگی اش گوگیتو ارگوسا م (من فکر میکنم پس من هستم) شناخت .

دکارت بادر نظر داشت یک نتیجه گیری پیش بینی شده اما نه از طریق استنتاج از تجربه به این امر معتقد بود که برخی از ایده ها (ایده های ذاتی و سرشتی) از جانب **خدا** آمده است. ایده های دیگر از تجربه مشتق شده است و برخی تیوریهای دیگر خیالی (تراوش تخیل) بوده اما از جمله این تعداد نظریات نظریه **دکارت** به آن سبب معتبر و قابل پذیرش و با وراست که او حا می نظریه (ذاتی) میباشد.

اسپینوزا بر پای و به استناد اصول اساسی نظریه **دکارت**؛ عقل گرایی را گسترش داد فلسفه او بر محور اصول که اکثر آنها در تصور او به خدا تنها بمتا به ماده مطلق (شبیبه به تصور دکارت از خدا) استوار بود می چرخید. او میگفت این ماده مطلق است که از دو ویژه گی برخوردار است یکی اندیشه و آن دیگری تعمیم اندیشه، او با برداشت که تمام جنبه های جهان طبیعی (از جمله انسان) حالت از ماده و ابدی خدا است و میتواند در نتیجه تنها از طریق فکر خالص با دلایل موجهه شناخته شود.

گات فراید لایبنس (Gottfried Leibniz) اقدام به اصلاح و نوآوری آنچه را که او بعنوان برخی از پرابلم های باقیمانده از دکارت یاد میکند پرابلمهای که **دکارت** با ترکیب از کار با مفهوم و فرم از ارسطو حل و فصل نه نموده بود مفهوم خود را از جهان بعنوان **مونا د** یا (واحد یا یگانه) بکاربرد او معتقد بود که ایده ها در عقل ذاتاً وجود دارد. اما تنها به مفهوم احساس مجازی و این تنها مغز است که این ایده و گفته را انعکاس میدهد و آن ایده ها را عملی می سازد و یا به آن جامه عمل می پوشاند.

نیکولاس مالی برنج (Nicolas Malebranch) خردگرایی شناخته شده دیگر تلاش نمود که خردگرایی دکارت را با اعتقادات قوی مسیحی خود وفق دهد و در ضمن آموزه **سنت اگوستین** را پذیرفت او چنین فرض مینمود ویا چنین می پنداشت که هر چند انسان ها از طریق ایده به دانش دست می یابند نه از راه ادراک حسی؛ و این ایده ها تنها در نزد (خدا) موجود است. وقتی ما به آن ایده ها با تفکر و روشنگری میتوانیم دست یابیم و قتی که به حقیقت عینی دسترسی حاصل نمایم، او نظریات خود را با شدت تام با دیگر پیروان خردگراها و «**دکارتیزم ها**» و بویژه با **جانسنیست انتونی ارنولد (Jensenist Antoni Arnold)** طی سالهای (1612-1694) به بحث و مناظره گذاشت البته عمدتاً در عرصه الهیات (Theology).

در قرن هژدهم خردگرایان بزرگ فرانسوی در عصر روشنگری که اغلباً «بنام عقلگرایان فرانسوی نامیده می شدند» شامل **ولتر (Volter)**، **ژان ژاک روسو (Jean Jaques Rousseau)**، **چارلس د یسیکوندات (Charles de Secondate)**، **برنو دی مانتیسکیو (Barno de Montesquieu)** بین سالهای (1689-1755) نظریه

پردازان و فلاسفه ای بودند که با نوشته های قوی و روشنگری خود تاریخ اروپا را مزین و رنگین ساختند که نتایج حاصله از این نوشته های موثرشان زمینه را برای ایجاد دموکراسی غربی و لیبرالیسم میسر ساخت .

اما نیول کانت (Immanuel Kant) بعنوان یک خردگرای سنتی آغاز بکار کرد او ایده ها و کارکردگی های **لایبنزس** و **کریستین اولف** (Christian Wolff) را طی سالهای (1679-1754) مطالعه نمود و بعداً به مطالعه کارکردگی های **دیوید هیوم** (David Hume) پرداخت او توانست که خردگرایی متمایز و در حال توسعه و بسیار تاثیرگذار خود را در اواسط قرن بیستم عرضه کند او تلاش بخرچ داد که نظریات خردگرایان و تجربه گرایان سنتی را باهم تلفیق دهد.

مطلب قابل تذکر دیگر اینکه در میانه قرن بیستم یک سازمان نیرومند و حامی و پیشتیبیان خردگرایی (توسط انجمن مطبوعاتی و فرهنگی خردگرایان) در بریتانیا بوجود آمد که در این انجمن نفوذ بیشتر متفکرین و اندیشمندان آزاد و روشنفکران روشن ضمیر بچشم میخورد در اینجا احساس خردگرایی به نسبت خردگرایی قاره وی کمتر بود ولی نشانه های نفوذ و تسلط تکیه بر علم تجربه بیشتر دیده میشد. نباید از یاد برد که در این انجمن تمامی دلایل که بکار برده میشد بر پایه و اساسات علم و آگاهی استوار بود ولی با آنهم تاکید بروی نتایج تجربی قابل با زبینی و ملاحظه بود یعنی که نظریه پردازان ایده های خود را با یک استقلالیت تام آرایه مینمودند و از هرگونه خود سری و سلطه جویی خودسرانه خود داری مینمودند .

خردگرایی (Rationalism) نسبت به تجربه گرایی (Empiricism) دربرگیرنده دلایل چندی است و آن بدین مفهوم که خرد گرایی یعنی آنچه را که با ید کسب کرد بواسطه دانش تجربه نمیتوان به تنهایی به آن دسترسی پیدا کرد لذا برای کسب دانش سه اصل مهم و متمایز از آگاهی و دانش ضرور پنداشته میشود که عقل ممکن است بعنوان پیشتیبیان از ایده و یا نظر نسبت به تجربه گرایی ضعیف و ناتوان در جلو باشد که این سه اصل عبارت اند از :

یک: خردگرا ممکن است که بگوید یا استدلال نماید که ما دارای حد اقل برخی از دانش ذاتی و سرشتی را که هنوز تولد نشده بودیم با خود داشتیم ، آنچه که **جان لاک** (John Locke) تجربه گرا مینگارد که ذهن ما همچو مانند لوح سفید بود که ما بعداً بروی آن لوحه سفید اقلام و موارد چندی را نوشته و در لوحه حک نمودیم قبل از آنکه ما به ارتباط جهان تجربه های در دست داشته خود را بدانیم و یا بر آنها واقف باشیم یعنی ما حد اقل دارای برخی از غرایز اولیه و مسلماً دارای برخی از مفاهیم ذاتی مانند دانشکده برای زبان داشته ایم .

دو: خردگرایان شاید به این موافق باشند که در اینجا بعضی حقایق موجود است

هرچند که ذاتاً تا حال شناخته و یا شناسایی نشده اند که میتوان با کارکردن بخاطر شناسایی حقایق تجربه را بدست آورد یعنی صاحب تجربه شد این حقایق شاید حقایق منطقی یا حقایق ریاضی و یا هم حقایق اخلاقی باشند. لذا ما میتوانیم که بر برپایه تجربه قوانین را که از شناخت آن محروم بودیم و یا تفاوت و تمایز بین درست و نادرست را نمیدانستیم با بکاربرد تجربه آن حقایق را دریابیم.

سوم: خردگرایان ممکن است استدلال نمایند که برخی از حقایق است که وابسته به تجربه اند یعنی بواسطه تجربه میتوان آن حقایق را شناخت - مثلاً حقایق در مورد زیبایی - در مورد علت و معلول، مثلاً دونفر ممکن است که یک چیزی زیبا و قشنگ را تماشا کنند ولی شاید که برداشت های آنها از آن چیزی زیبا متفاوت باشد که این خود نشان میدهد که کیفیت زیبا شنا سانه توسط حواس ما براهی نمیکند بلکه بروی تجربه میتوان آن زیبایی را محک زد ما عینیت را رعایت نمیکنیم ما صرفاً یک رویداد پس از یکی دیگر را می بینیم.

بخاطر درک درست از نظریات خردگرایان لازم پنداشته میشود تا بروی نظریات نظریه پردازان و خردگرایان نامی کمی مکث نمایم و نظریات آنها را با کمی تفصیل ذیلاً بیشتر توضیح دهیم:

خردگرایی دکارت: خرد گرایان ادعا می نمایند که ما دانش پیشینی (قبلی) از قیاس منطقی (گزاره مصنوعی) مثلاً دانش موضوعات مربوط به واقعیت را که اصلاً بر تجربه حسی تعلق نمیگیرد داریم - آنها استدلال می نمایند که غرض نیل و یا رسیدن به دانش از دوطریق صورت میگیرد یعنی برای کسب دانش دوراه وجود دارد که این راه ها عبارت اند از:

یک - ما بعضی از حقایق ذاتی را بعنوان بخشی از طبیعت عقلانی خویش میدانیم و یا: **دو -** ما شکل از بصیرت یا «شهود منطقی» را داریم که ما را قادر به درک برخی از حقایق فکری و اندیشوی می سازد.

دکارت خردگرایی بود که هر دوراه فوق را می پذیرفت و با آن توافق داشت - همچنان اکثر خردگرایان می افزایند و یا به این باور اند که معرفت پیشینی (قبلی) قیاسی، یک دانش مقدماتی و اولیه میباشد که ما آن دانش را با ارایه استدلال و یا ذاتاً و سرشتاً توسط کدام راه دیگر نمیتوانیم درک نمایم - خردگرایان همچنان استدلال مینمایند که این را میتوان برتر شمرد که دانش و باورها را از طریق احساس و هوش نیز میتوانیم کسب نمایم چنانچه **دکارت** به هر دوی این نظر و استدلال فوق موافق بود.

دکارت در کتاب مشهور خود با نام گفتار در روش (و یا تحت عنوان: درست بکار بردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم) توضیح میدهد که چگونه در بزرگسالان و در تمام تعالیم رسمی و سنتی اعم از دین و علم؛ شک و تردید رونما میگردد و بدنبال آن رفت

که بنیاد محکمی برای آن همه آموزه های که همه بدیهی می انگاشتند بیا بد - وقتی برای یک فرض و یا مفروض بنیاد مطمینی نمی یابیم ، میتوانیم یک مرحله عقب تر رفته و در چیزهای شک و تردید کنیم که آن فرض بر آنها مبتنی است . یعنی فرض های مرحله ای قبلی آن ، اگر این کار را ادامه دهیم به جایی میرسیم که این شک پدید می آید (ایا اصلاً من وجود دارم) - دکارت به همین مرحله و یا به همین جا رسید ، او تلاش کرد وجود خود را اثبات کند جمله معروف او « می اندیشم پس هستم » همین تلاش را بیان می کند ، استدلال دقیق دکارت به این ترتیب است : شک دارم که وجود دارم یا نه ؟ اما در یک چیزی شک و تردیدی ندارم و آن وجود شک است ، شک هست ، اندیشه هست ، پس وجود اندیشنده هست ، بعد ها این انتقاد مطرح شد که این استدلال هنوز اثبات نمی کند که وجود از **من** است .

خردگرایی اسپینوزا: قابلیت تعریف اسپینوزا به وضوح خردگرایی سازش نا پذیر در حد اقل سه مفهوم از هم متفاوت اعم از **1- میتافیزیکی (Methaphysical)** « وابسته به علم ما و رای طبیعی » **2- معرفت شناختی «Epistemology»** و **3- اخلاقی «Ethical»** بود . اسپینوزا معتقد است که **یک - جهان** مظهر سپارش لازم است که **دو -** این سفارش قابل شناخت ذهن انسان است و **سه -** خوب واقعی و بهتر برای انسان شامل آگاهی از این نظم و زندگی زیر حکومت این سفارش است .

اسپینوزا در کتاب اصلی خود که امروز بنام اخلاق می شناسند اصول جهان بینی وحدت وجودی خویش را مانند قضا یای هندسه با شروع از چند تعریف **واصل موضوعه** و آوردن اثبات های که به (مطلوب ثابت شد) ختم میشوند اثبات میکند او به این نتیجه میرسد که تنها یک جوهر واحد در تمام هستی وجود دارد که میتوان آنرا «**خدا**» یا طبیعت نامید بهر حال همه جهان، انسان ها ، حیوانات ، درختان نموده های از همان یک چیز است ، اسپینوزا به دلیل اعتقادات خود توسط کلیسا لعن و تکفیر شد .

خردگرایی لایبنیس (Leibniz): نظام فلسفی لایبنیس نشان دهنده تعهد فراگیری این ایده است که در جهان یک نظم منطقی وجود دارد که میتواند آن نظم توسط ذهن انسان درک شود این تعهد در هر دو دیدگاه های معرفت شناختی و میتافیزیکی وجود دارد این نظریه و ایده در آثار مثل در مونولوژی (تک سخنگوی) و در فلسفه الهیات لایبنیس پایه و اساس فلسفه لایبنیس ساده و بسیط است مثل آنکه روح (soul) همچو موند است موجود است لایبنیس معتقد است که تنها مواد اصلی و واقعی در جهان موند (واحد یا یکه) است استدلال او بر اساس این ادعا چنین است که مواد واقعی موجود در جهان ساده و بسیط است یعنی چیزی که دفعتاً بلافاصله در عقل انسان خطور میکند یا ظاهر میشود دیگر همه چیزها مثل جسم انسان و حیوانات ممکن است به اجزای خود بشکنند و یا پارچه شوند اما تنها ذهن تقسیم ناپذیر است لذا تنها ذهن مواد هستند .

لایبنس به دنبال نتیجه گیری میتافزیکی خود معتقد است که ممکن هیچ تعامل سببی واقعی در میان مواد وجود نداشته باشد جز تعامل اصلی و واقعی که در آن صورت مواد میتوانند بدون آن در نتیجه نقض سادگی خود مواجهه به تغییر شود. تغییرات ظاهری که در یک چیزی مشاهده میشود ناشی از آمدن تغییرات در درون آن شیء است از آنجاییکه همه تغییرات منوط به حالات همه مونها میباشند که باعث فعل و انفعالات آشکار میشوند تغییرات واقعی در خود مونها بوجود می آید.

از جانب دیگر هماهنگی در قلب میتافزیکی لایبنس جا دارد او میگوید که هماهنگی در بوجود آمدن تغییرات با ایجاد شدن ها و رخداد های از قبل میباشد یعنی زمینه بوجود آمدن تغییرات از قبل وجود داشت او میگوید که هماهنگی همچنان بین نظم طبیعت و نظم بخشاینده وجود دارد که باعث نظم اخلاق میشود.

لایبنس نخستین فیلسوف آلمانی است که هم در عالم فلسفه و هم در ریاضیات شهرت دارد او **مبدع مفهوم مونا** در فلسفه و حساب **دیفرانسیل و انتیگرال** در ریاضیات است کتاب کوچک اما شناخته شده لایبنس مونالوژی (تک سخنگوی) نام دارد او یعنی لایبنس به نوعی ادعا میکرد که همه فلسفه اش را از چند اصل معدود (مهمتر از همه اصل **امتناع تناقض** و اصل **دلیل کافی**) که به اعتقاد وی اصول عقلانی هستند استخراج مینماید. با فاصله کمی از این فلسفه تجربه گرایان انگلیسی به این نتیجه رسیدند که منشأ شناخت بشر در واقع تماماً از تجربه حسی و حواس پنجگانه است و نه از عقل (خرد)، همین امر دلیل ناکامی تلاش های قبلی برای اثبات های دقیق و بی نقص بوده است، از جمله مهمترین **تجربه گرایان جان لاک، بارکلی و هیوم** هستند، **هیوم** بویژه به دلیل نقد هایش از **اعتبار معرفت تجربی و نقد علت** مشهور است.

خردگرایی کانت: خردگرایان اعم از دکارت، اسپینوزا، ولایبنس اصولاً به مشکلات دانش انسان از زاویه های دیگری نزدیک شدند و یا برخورد کردند آنها امید بسته بودند و یا امیدوار بودند که با فرار از محاصره معرفت شناختی بتوانند از ذهن شان با ساخت دانش از جهان خارج همچو خود (self) روح (soul) خدا (God) اخلاق (ethic) و علم (science) از ساده ترین ایده های بی چون و چرا با برخورداری ذاتی ذهن شان کار گیرند و به این ترتیب ادعای خردگرایی نمایند. Leibniz (لایبنس) بطور خاص فکر میکرد که جهان از طریق تحلیل و تجزیه اندیشه ها و ایده و مشتقات انجام شده قابل شناخت پیشینی (قبلی) بود.

این خردگرایان استدلال مینمودند که دانش مافوق با استفاده از عقل میتواند بدست آید دکارت معتقد بود که حقایق خاص که « اگر من فکر میکنم پس من وجود داشته ام » که این خود یکی از آسیب ناپذیرترین و مهلکترین شک و تردید چیزی دیگری نمیتواند باشد- مجهز و آماده بادانش **وجود داشتن خود** دکارت را چنین امیدوار ساخت که او

گویا برای همه علوم و دانش های دیگر پایه و اساس را گذاشت .
کانت با رد نظریات و ایده های آرمانگرا واید یا لیستی **دکارت** و **ببرکلی** دست بکار شد و نظریات این خردگرایان را رد نمود- بخصوص که **دکارت** به این باور است که او میتواند از موجودیت **آشیا در فضا** و در خارج از خود بر اساس آگاهی از موجودیت خود همراه با استدلال که **خدا** موجود است ولی به شواهد احساس او قریب نمیشد استنتاج می نماید. **کانت** در فصل رد و تکذیب و اثبات بر اشتباه **دکارت** چنین افاده مینماید که آگاهی از وجود **آشیا در خارج** طبق نظریه **دکارت** نمیتواند استنباطی باشد بلکه در عوض آگاهی از ظرفیت وجود خود در سخن مشهور **دکارت** با استدلال **گوگیتو** (اگر من می اندیشم پس من هستم) در حال حاضر متضمن آن است که وجود **آشیا در فضا** و زمان در خارج من وجود دارد- یا به عباره دیگر **کانت** در رد نظریات **دکارت** میگوید که **آشیا** بدون آنکه **دکارت** و یا ذهن **دکارت** وجود داشته باشد و یا نداشته باشد در خارج از او مستقلاً وجود دارند.

امانیول کانت همچنان در رابطه به ادعا های خردگرایان آنچه را که آنها تعارضات و تناقضات می نامند نیز به شک و تردید می افتد اما جفت معتبر از ادعا ها ثابت میکند که در اینجا دلیل عمده بر این ادعاها مجبوریت و الزم و عدول از اصول و پرنسیپ های است که خردگرایان را واداشته است، **کانت** به این نظر است که این امکان وجود دارد یا او استدلال میکند که برای ادعا های متعارضی مانند (جهان آغاز دارد و در زمان محدود است با توجه به فضا و جهان بدون آغاز و بدون هیچ محدودیتی در فضا) **کانت** را مدعی میسازد و یا در مخالفت می کشاند که همچو تعارضات و اشتباهات را در روش شناختی و میتافیزیکی خردگرایان اشکار سازد - او میگوید که ادعا های ضد و نقیض اثبات نمیشود چونکه هر دو فرض میتافیزیکی اشتباه محض است و ما میتوانیم ادعا نمایم که این حالات و موارد و ادعا های متعارضی کاملاً مستقل و بیرون از تجربه و اراده ای ما قرار دارند .

کانت بر این باور بود که تضادها و قتیکه اگر ما برای عملکرد صحیح و دامنه دانشکده های مختلف که منجر به تولید دانش و درک گردد و یا در پیمانها دانش ماسهیم گیرند میتوان آن تضادها حل و فصل گردد در حالیکه ما باید متوجه باشیم که ما هرگز نمیتوانیم چیزهای را همانطور که هست آنها را مطمئناً بشناسیم و یا اینکه دانش و آگاهی ما از آنها مربوط به تجربه ما میباشد پس میتوان گفت که پروژه ای خردگرایان محکوم به شکست بوده چراکه دانشکده از عقل ما باعث میشود که ما از **آشیا** تجربه کافی نداریم که ایده های پیشینی را تجزیه و تحلیل نمایم و یا ممکن ما را از محتوای نظریات ما اطلاع دهد پس نمیتوان تظاهرات منسجم از حقایق میتافیزیکی را در مورد جهان - خود - روح - خدا و به همین ترتیب بملاحظه گیریم

بهر صورت در سده هجدهم فیلسوف معروف آلمانی **کانت** برای پدید آوردن یک هم نهاد

(ترکیب سازگاری بخش - سنتیز) از عقلگرایی و تجربه گرایی تلاش نمود. او بخش های از معرفت را که در عقل ریشه داشتند از بخش هایی که ناشی از تجربیات بودند جدا نموده و ادعا کرد که سهم هر یک را میتوان بدقت مشخص نمود، تا تاثیر متقابل و مکمل این دو عنصر را نیز میتوان تشخیص داد. این معرفت شناسی منجر به آن شد که برای معرفت مرزهای تعیین شود، مرزهایی که فراتر از آن ها سخن گفتن بی اساس خواهد بود.

خردگرایی کارل مارکس: اکنون باید برای همه روشن شده باشد که کارل مارکس مانند آدم اسمت و هگل یک خردگرا و یکی از قهرمان ترین و رادیکال ترین روشنگر جهانی بود البته او یک خردگرایی به مفهوم یک فیلسوف تجربه گرا و یا استنتاج از میتافزیک پیشینی (قبلی) یا تنظیم کننده با استناد از آرمان های نبود و یا نه هم بمنوا و همدردی و سمپاتی با خردگرایان کلاسیک مثل دکارت - اسپینوزا - ولایینس داشت در مقابل مارکس یک خردگرایی روشنگردر قالب همچو ماتریالیست ها نظیر هیلیبیتوس (Helvetius) هولباخ (Holbach) و دیدرو (Diderot) بود این متفکران همه ایده ذاتی و بشرستی را با تعمیم دادن به علم انسان رد نموده و با مطالعه سیستماتیک از جامعه و بیان از اصول جهانی حق و عدالت نگران بودند ایلی هالیری (Eli Halvay) بعنوان یک مورخ مارکس را از نوع خردگرا توصیف نموده که او یعنی مارکس به قدرت و توان تمام علوم با ورداشت و چنین افاده مینمود که علم و دانش به انسان این قدرت را میدهد که در طبیعت بدون کدام محدودیت بغرض تغییر آن مداخله کند.

خردگرایی و پست مدرنیسم: در دهه اخیر واژه خردگرایی در ارتباط با مدرنیسم که نظامی اجتماعی بر عقل و علم است بکار میرود. متفکران پست مدرن معتقد اند که کار برد بی اندازه خردگرایی موجب زندگی روانی دشواری برای بشر گردیده است. البته این نگرش انتقادی شباهتی با انتقادات برخی اسلام گرایان از خردگرایی مدرن ندارد - متفکران پست مدرن در انتقاد خود این منظور را ندارند که چیزی بجز علم (مثلاً معنویت - یا وحی دینی) می تواند معرفتی داشته باشد.

رفرنسها:

- Alexander, J. and Weinberg, J., 2007, "Analytic Epistemology and Experimental Philosophy," *Philosophy Compass*, 2(1): 56-80.
- Ayer, A. J., 1952, *Language, Truth and Logic*, New York: Dover Publications.
- Bealer, G., 1999, "A Theory of the A priori," *Noûs*, 33: 29-55.
- Carruthers, P., 1992, *Human Knowledge and Human Nature*, Oxford: Oxford University Press.
- Descartes, R., 1628, *Rules for the Direction of our Native Intelligence*, in *Descartes: Selected Philosophical Writings*, transl. John Cottingham, Robert Stoothoff and Dugald Murdoch, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.
- Descartes, R., 1641, *Meditations*, in *Descartes: Selected Philosophical Writings*, transl. John Cottingham, Robert Stoothoff and Dugald Murdoch, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.

- Descartes, R. 1644, *Principles of Philosophy*, in *Descartes: Selected Philosophical Writings*, transl. John Cottingham, Robert Stoothoff and Dugald Murdoch, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.
- Hume, D., 1739–40, *A Treatise of Human Nature*, Oxford: Oxford University Press, 1941.

Hume, D., 1748, *An Inquiry Concerning Human Understanding*, Indianapolis, IN: Bobbs- Merrill, 1955

**the basic of philosophy .*

*ویکی پدیا

*خردگرایی چیست از بعضی سایت ها در اینترنت .

با تقدیم سلام ها 2016-8-6 -----